

# نقش اسلام در آینده بشر

تألیف:

عبدالله عزام

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی

عنوان کتاب:

نقش اسلام در آینده بشر

تألیف:

عبدالله عزام

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی

موضوع:

عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید - اسلام و اجتماع

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
پیشگفتار مترجم	۱ .....
اهداء	۳ .....
دلایل برتری اسلام	۵ .....
دلیل نخست: اسلام، دین انسان و فطرت	۷.....
دلیل دوم: نشانه های زوال در تمدن غرب	۱۳.....
تراژدی اندیشه‌ی غرب	۲۰.....
قانون و سنت الهی درباره‌ی جوامع بشری	۲۳.....
پیامدهای ناگوار خلأ روحی	۲۵.....
نشانه های زوال در بلوک شرق	۲۷.....
دلیل سوم: مزدهایی از کتاب و سنت	۳۳.....
آیات قرآنی	۳۳.....
احادیث پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	۳۵.....
دلیل چهارم: پدیده‌هایی در مورد بازگشت انسان به سوی خدا	۳۹..
بنای جامعه‌ی اسلامی	۴۸.....
کتابنامه‌ی مؤلف	۵۵ .....



## پیشگفتار مترجم

الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله

امت پویا و برازنده‌ی اسلام، در سایه‌ی لطف و رحمت خداوند متعال، در تمام مراحل زندگی بشر، دارای فعالیت فکری بسیاری بوده و در هر روزگاری از درخت پر بار دین راستین بهره‌جسته است. از این رو عقیده و اندیشه‌ی اسلامی در خلال پیدایش و رشد خود و پس از آن، به عنوان نیرویی پایدار و عقیده‌ای فراگیر در سطح جهان جلوه‌نمایی کرده است. مهم‌ترین عامل تداوم اندیشه‌ی اسلامی، وجود دعوت‌گران و مجاهدان مخلصی است که در هر زمانی از انحطاط فکری و عملی امت اسلام جلوگیری کرده‌اند.

دانشمندان و روشنگران مخلص، در همه‌ی زمان‌ها با برداشت‌ها و قرائت‌های متفاوت از دین و در عین حال همسو و یک‌جهت که ریشه در گستردگی و انعطاف‌پذیری کتاب و سنت دارد برای رشد و گسترش دعوت اسلامی فعالیت کرده‌اند، شماری با بدست گرفتن قلم‌های انسان‌ساز و برخی با بدست گرفتن شمشیرهای کفرستیز، اما موفق‌تر از همه آنانی بوده‌اند که هم در حوزه‌ی اندیشه (اجتهاد) و هم در میدان عمل (دعوت و جهاد)، وارد شده‌اند.

امروزه بیش از هر زمان دیگری به دعوت‌گران و روشنگران مخلص احساس نیاز می‌شود؛ چرا که جوامع گذشته، جوامعی خودجوش و جدا از دیگر جوامع بودند؛ اما برعکس جهان امروز، بر اثر توسعه‌ی ارتباطات از

حالت خودجوشی و انزوا درآمده و شکل جمعی و بهم پیوسته به خود گرفته است. در این میان، همگامی با ارزش‌های تمدن اسلامی نه تنها انسان را از کاروان تمدن بشری عقب نمی‌اندازد، بلکه به تمدن بشری پویایی و جهت می‌دهد.

کتاب حاضر نیز که ترجمه‌ی گزیده‌ای از کتاب الاسلام و مستقبل البشرية است، نگاه مخلصانه و درد مندانه‌ی شهید دکتر عبدالله عزام به پدیده‌ی زندگی بشر و رسالت اسلام در قبال آن را در بر دارد. عبدالله عزام همزمان مجاهدی مخلص و نویسنده‌ای توانمند بود. وی در این کتاب کم حجم، ضمن پرداختن به واقعیت‌های دردناک تمدن نوین و خلأ روانی بشر امروز، به نصوصی از کتاب و سنت اشاره می‌کند که به روشنی نقش تمدن اسلام را در رهبری بشر و تأمین سعادت وی آشکار می‌سازد. شهید عزام، جلوه‌های نوین اسلام گرایی را از دلایل بازگشت دوباره‌ی روح‌های عطشناک دین و معنویت، به اسلام راستین بر می‌شمارد و شکل‌گیری دوباره‌ی جامعه‌ی اسلامی را منوط به پاره‌ای از زیرساخت‌ها و از جمله وجود دعوتگرانی آراسته به ویژگی‌های اسلامی می‌داند.

ضمن اینکه مطالعه‌ی این کتاب را به همه‌ی عزیزان پیشنهاد می‌کنم، توفیق روزافزون همه‌ی فعالان عرصه‌ی دعوت اسلامی را از خداوند متعال خواستارم.

محمد ابراهیم کیانی

۱۳۷۹/۵/۲۱

## اهداء

به کسانی که حقیقت را می‌دانند و با صدق و اخلاص به آیهی کریمه‌ی زیر عمل می‌کنند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْلُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«بی‌گمان خداوند [کالای] جان و مال مؤمنان را به [بهای] بهشت خریداری کرده است. [آنان] در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده‌ای است که خداوند در [کتاب‌های آسمانی] تورات و انجیل و قرآن وعده‌ی راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید، شاد باشید و این کامیابی بزرگی است. [از جمله صفات این مؤمنان و سایر مسلمانان این است که] آنان توبه کننده [از معاصی]، پرستنده‌ی [دادار]، سپاسگزار [پرودگار]، گردنده [در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس]، نمازگزار، دستور دهنده به کار نیک و بازدارنده از کار بد و حافظ قوانین خداوند هستند. [ای پیامبر] مژده بده به مؤمنان».

- بنده‌ی خاکسار، این اثر را به امید قبولیت و مغفرت از خداوند، به چنین کسانی که با جدیت و اخلاص با خداوند عهد و پیمان بستند، تقدیم می‌کند.

محتاج رحمت خداوند

عبدالله عزام





## دلایل برتری اسلام

در شرایط کنونی دلایلی هست که عقیده‌ی اسلامی را تنها نامزد احراز مسئولیت‌های بشر معرفی می‌کند و بدین سبب، بایستی وظیفه‌ی‌های بشر را از بدبختی و شقاوتی که از آن‌گریز گاهی نمی‌یابد، بر عهده گیرد. انسان، با گرفتار آمدن و رنجور شدن از بلاها و مصایب جاهلیت اینک در آستانه‌ی ناامیدی از‌رهایی و نجات قرار دارد. آن‌هم درست در زمانی که در سردرگمی و پریشانی و شقاوتی که اعماق وجودش را می‌شکافد و در حیرت و اضطرابی که عقل را از کار می‌اندازد و جگر را پاره‌پاره می‌کند، هلاک شده است.

هر اندیشمندی این پیامد جامعه‌ی بشری را حس می‌کند و در می‌یابد که مرحله‌ی نقش‌آفرینی دین اسلام فرا رسیده است. خداوند دین اسلام برای بهبودی بشری و رحمت به عنوان برای آنان برگزیده است. اکنون زمان آن است که این دین برای آسوده کردن انسان تباه و سردرگم و آزاد از هر قید و بند اخلاقی، پا پیش نهد.

هر مسلمانی نه تنها می‌داند، که پای می‌فشارد که دین اسلام پس از این همه کنار زده شدن از صحنه، بار دیگر به صحنه آید تا دست هر شرقی و غربی را بگیرد و به راه راست سوق دهد.

از این رو دلایل و چشم‌اندازهایی وجود دارد که ما را بر آن می‌دارد تا براین امر که آینده از آن‌دین است، پای بفشاریم. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. دین اسلام، با انسان و فطرت انسانی سازگار است،

۲. افسردگی بسیار شدید تمدن غرب،

۳. مژده‌هایی روشن و قاطع از کتاب و سنت،
۴. خوش خبری‌های به وقوع پیوسته در زمین که نمایانگر بازگشت انسان به سوی خدا است.
- این چشم‌اندازها، طلایه‌ی دلایلی است که ما را بر آن می‌دارد تا به اذن الهی بر این امر پای بفشاریم که: بی‌گمان این عقیده عقیده‌ی اسلامی بسان مرغزار یا باغستانی است در بیابانی خشک که بشر تنها در سایه‌ی آن به آسایش و راحتی خواهد رسید.
- اکنون، به طور اختصار هر یک از دلایل چهارگانه‌ی فوق را توضیح خواهیم داد.

## دلیل نخست: اسلام، دین انسان و فطرت

انسان، آفریده‌ی خداوند عزیز و حکیم است و این دین رحمتی است که خداوند برای آسایش انسان فرستاده و کاملاً روشن ساخته که سعادت انسان پس از عزیمت از بهشت به قصد زمین، تنها وابسته به برنامه‌ی الهی (دین الهی) است. چنانچه انسان را بدین گونه مخاطب قرار داده و فرموده است:

﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳].

«[خدا دستور داد] که هر دو گروه با هم [ای آدم و حوا و اهریمن] از بهشت فرود آید [و در زمین ساکن شوید و در آنجا] برخی از [فرزندان شما] دشمن برخی دیگر خواهند شد. پس هر گاه رهنمودی از سوی من برای شما آمد، هر کس از رهنمود من پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد ...»

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هر کس از یاد من روی بگرداند [و از احکام کتاب‌های آسمانی من دوری گزیند]، زندگی تنگ [و سخت و گرفته‌ای] خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا [به‌عرصه‌ی قیامت گسیل می‌داریم و با دیگران در آنجا] گرد می‌آوریم.»

هر سازنده‌ای، طرز کار و روش نگهداری وسیله‌ای را که ساخته، با آن همراه می‌کند و بی‌گمان بهره‌برداری از کالای ساخته شده، جز با کار بستِ روشی که مهندسش طراحی کرده، وجود ندارد. نمونه‌ی برجسته‌تر و کامل‌تر

این موضوع خداوند است؛ چرا که او خالق انسان است و عامل صلاح و رستگاری اش را می‌داند. از این رو، کتاب و حکمت را به عنوان برنامه‌ی زندگی و پیامبران (ص) را برای تبلیغ این برنامه) به سوی انسان فرستاد. پیامبران به سوی خود تمام تلاششان را برای نجات انسان به کار بستند. بر این اساس، هر انسانی که از آفریدگارش فرمان نبرد، هرگز ثمره‌ی عملش را نخواهد چید و هیچ گاه طعم و مزه‌ی آسایش و سعادت را در این کوره‌ی خاکی نخواهد چشید.

انسان مرکب از تن و روح است. بدین سبب، ترکیب ساختاری نمی‌تواند در مسیری جز آنچه از دو جنبه‌ی جسمی و روحی برخوردار است، به تکاپو و سیر تکاملی خویش پردازد؛ چرا که بی‌توجهی و شکستن هر یک از این بال‌ها (جسد و روح)، به مثابه‌ی از بین بردن وجود انسان است. از اینجاست که تمام تمدن‌های ماده‌گرایی که تنها به جنبه‌ی جسم و ماده توجه داشته‌اند، از هم پاشیده‌اند، از تمدن‌های گذشته‌ی یونان، روم و ایران گرفته تا تمدن جدید اروپا. شالوده‌ی کلیسا نیز به همین علت فرو پاشید، زیرا کلیسا می‌خواست انسان بر خلاف فطرتش تنها با یک بال، یعنی روح، به سیر و تکاپو پردازد. به همین علت از ادامه‌ی زندگی در جامعه ناتوان ماند و همچون آیین‌های بودایی و هندویی در میان چهار دیواری خود محبوس و منزوی شد و کارش منحصر به اجرای برخی از اعمال مذهبی و تشریفاتی گردید.

از آنجا که کالبد، قابل شکافتن، سنجش، کاوش و آزمایش است و اسباب و لوازم حسی می‌توانند بر جسم، کار کنند، انسان به نوآوری‌هایی چون کالبد شکافی و دانش پزشکی در حوزه‌ی فیزیولوژی دست یافته است. اما چون روح، قابل سنجش با واحدهای اندازه‌گیری و وزنه‌های ترازو نیست و

با این چیزها شناخته نمی‌شود، انسان نمی‌تواند به طرح و ایجاد برنامه‌ای که به صلاح و خیر روح بیانجامد، بپردازد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].

«از تو [ای محمد] درباره‌ی روح می‌پرسند [که چیست؟] بگو: روح چیزی است که تنها پروردگرم از آن آگاه است [و خلقتی اسرارآمیز و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اعجوبه‌ی جهان آفرینش است. بنابراین جای شگفت نیست اگر به حقیقت روح پی نبرید]؛ چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

از این رو، تمام چاره‌جویی‌ها و تلاش‌هایی که با روشی جز راه و روش خالق روح برای سعادت آن صورت پذیرفته، به سستی و ناتوانی گراییده است. پس تعامل با روح و برنامه‌سازی برای آن بدون استناد به رهنمودی الهی، به این می‌ماند که شخصی به زبان عربی کلاسیک با پیرزنی چینی صحبت کند. همان‌گونه که آن پیرزن از چنین گفتاری چیزی نمی‌فهمد و فایده‌ای نمی‌برد، همچنین درمان روح بدون شناخت راز شقاوت و نگون بختی آن، نه تنها بیهوده است، که تیره روزی‌اش خواهد افزود.

روح جز با اشباع شدن به آسایش نمی‌رسد و اشباع روح، تنها با همان برنامه و دین خداوند و نیز با عبادت او و پیوستن و انس با حضرت و جلالش امکان‌پذیر است.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا آرامش پیدامی‌کند. همان دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند [و از یاد آوری عظمت و

قدرت خدا و انجام عبادت و کسب خشنودی یزدان اطمینان پیدا می‌کنند.]]

هرگز ثروت‌های زیاد، فریادهای تحسین‌آمیز ملی، ساختمان‌های بلند و اتومبیل‌های زیبا، مرفه‌ترین انسانی را که گرسنه است و از شدت گرسنگی به خود می‌پیچد. سیر نمی‌کند، ولی خوردن اندکی غذا، درد ایجاد شده در شکمش را که به علت آن به تنگ آمده، آرام می‌کند؛ زیرا سنت الهی در مورد سیر کردن شکم، خوردن طعام است. همین طور، اگر تمام دنیا به روح گرسنه عرضه شود، هرگز آن را سیر نمی‌کند؛ چرا که سنت پروردگار در مورد اشباع روح فقط ذکر و عبادت است. بدون تردید آسودگی و آرامشی که دین الهی برای بشر تأمین می‌کند، غیر قابل وصف است.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَأُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الفتح: ۴].

«خداست که به دل‌های مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است، تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند [و یقین و باور خویش را تقویت کنند]. لشکرهای آسمان و زمین از آن خداست و خداوند بس آگاه فرزانه است...» گویا آرامش از جمله مأموران الهی است که از جانب خدا فرمان می‌یابد: قلوب سرشار از ایمان را اصلاح و مرمت کند، تا رستگار و آسوده‌گردند و دل‌های گنهکار را رها کند تا تیره‌روز و نگون بخت شوند.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید:

«دشمنانم با من چه توانند کرد؟! به راستی بهشت و بوستانم در سینه‌ی من است و از من جدا نمی‌شود. بدون شک کشتن من مایه‌ی شهادت، تبعید کردنم راه سیاحت و به زندان انداختنم موجب خلوت کردن من [با پروردگار و راز و نیایش با او] است.»

پس باغ و بستان و استراحتگاهش در درون اوست و هیچ یک از حکام دنیا که بر او خشم گرفته‌اند، از بیرون به آن راه نمی‌یابد. همچنین می‌گوید: «در دنیا بهشتی است که هر کس در آن وارد نشود، در بهشت آخرت داخل نخواهد شد.» و بدین گونه آنان را با این گفته‌اش مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«زندانی کسی است که قلبش از [یاد] پروردگار بند شود و اسیر کسی که هوا و هوسش او را گرفتار کند.»

همچنین یکی از بزرگان از سعادت وصف‌ناپذیر خود در اثر آرامش حاصل شده از ذکر خداوند، بدین گونه تعبیر کرده است:

«اگر پادشاهان از خوشی و آسایشی که ما در آنیم آگاه بودند، باشمشیرها برای بدست آوردنش به ستیز با ما بر می‌خاستند.»





## دلیل دوم: نشانه های زوال در تمدن غرب

از آنجا که تمدن غرب می‌خواهد تنها با یک بال یعنی بال مادی پرواز کند، در آستانه‌ی فروریختن است. این تمدن بر حقیقت طبیعت و سرشت انسان، پوشش نهاد و از این رو نتوانست روی یک پا بایستد.

غرب، پس از آنکه خود را در کارزار رویارویی با کلیسا به خطر انداخت و بهای هنگفتی پرداخت کرد تا قید و بندهای محکمی را درهم شکند که کلیسا او را با آن در بند و اسیر کرده بود، زمام بشری را به دست گرفت. غرب که با چشم خود مشاهده می‌کرد شکوفه‌ی زندگانی فرزندان جوامع اروپا به فرمان دادگاه‌های تفتیش عقاید در خیابان‌های عمومی سوزانده می‌شود، بر کلیسا و رب‌النوع آن خشم گرفت و باورهای کلیسایی را که چون گرد و غباری در طول قرون متمادی بر او انباشته و متراکم شده بود، از شان‌اش تکاند و پس از آن تبدیل به موجودی شد که به هیچ چیزی توجه نمی‌کرد؛ نه فرمایش و پیشنهاد دین را می‌پذیرفت و نه دستور و صلاح دید حزبی را. و به آنچه دستش را در زنجیر می‌کرد و حکم جنون و حجرش رامی‌داد، ایمان نمی‌آورد. لذا به پیکار با اندیشه‌ی دینی و سرشت نهان وجودش پرداخت. در یک مقطع زمانی محدود، گرسنگی و خلأ روحی تا اندازه‌ای از خلال بی‌میلی غرب نسبت به کلیسا و دودلی و بی‌رغبتی نسبت به ایمان به آخرت و برخورد با رجال دینی اشباع شد. ولی واقعیت این بود که هیچ چیزی نمی‌توانست این گرسنگی روحی غرب را پس از بی‌اعتقادی و پشت پا زدن به کلیسا و رجال کلیسا، اشباع کند؛ پس از چندی پوچ‌گرایی هراس‌انگیزی در حوزه‌ی مسایل روحی شکل گرفت که برابند همان دین‌گریزی بود. اروپا نیز با تمام توان فکری خود کوشید تا از

خرد، خدایی بسازد که از پوچ‌گرایی و درد و رنج وحشت‌آور روحی جلوگیری کند. بدین منظور تندیس برای ربه‌النوع خرد در یکی از شهرهای فرانسه بر افراشت که تندیس زیباترین زن پاریس بود. همچنین اروپا با سرمشق گرفتن از گفتارهای هگل (Hegel) و نیچه (Nietzsche) از طریق خردگرایی و آرمانخواهی (ایده آلیزم) انکار وجود خارجی اشیا و اعتقاد به کافی بودن خرد به دفع ناراحتی و آشفتگی روحی خود پرداخت. اما اروپا برای رفع خلأ روحی چه راه دور و دراز و غیر ممکن را در پیش گرفت. همچنین کنت (اگوست کنت) (August Comz) نیز آمد تا طبیعت را چون خدایی در جایگاه کلیسا قرار دهد. اما نتیجه‌ی تلاش فکری کنت، فرقی با دیگر چاره‌جویی‌ها و راهکارهای گذشته نداشت. کارل مارکس (Karl Marx) نیز آمد تا از اقتصاد، خدایی برای رفع خلأ روحی و روانی بسازد و از تاریخ و یومیه‌های انسانی تفسیر و تحلیل مادی ارائه کند. اما نهایتاً تمام این اندیشه‌ها و راهکارها بی‌درنگ به سستی و ناتوانی‌سختی گراییدند. چنان که یکی از نویسندگان می‌گوید:

«انسان پیشرفته‌ی روزگار ما نه به چیزی ایمان می‌آورد و نه به چیزی می‌اندیشد و گویا پس از این نیز نخواهد اندیشید. اما در عین حال به خوبی می‌داند که سرانجام مسیحیت مانند دیگر ایدئولوژی‌ها، چون مارکسیسم، خواهد بود. به سبب آنکه در حال پشت سر نهادن بحران سخت و ژرفی است. بی‌گمان این وضع بغرنج نشانه‌ی حیات نیست، بلکه علامت مرگ و زوال است.»

دانشمند دیگری می‌گوید:

«نوع بشر با سرعت سرسام‌آوری به سوی هلاکت می‌رود و در واپسین لحظات حیاتش قرار دارد و به سان موجودی زخمی و ناتوان است که هیچ

امیدی برای بهبودی ندارد. آری، کجروی‌های بی‌شمار تمدن کنونی، او را به نابودی و خفگی می‌کشاند.»

عامل افسردگی و فروپاشی تمدن غرب، امری کاملاً روشن و آشکار است. عامل افسردگی تمدن غرب این است که از آغاز، بدون دین برخاست و به خدایش پشت کرد.

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ [الرعد: ۳۳].

«... و خدا، هر کس را [به سبب اعمال ناشایست] گمراه کند، راهنمایی نخواهد داشت [که او را به سوی رستگاری رهبری نماید].»

﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ آخِرٌ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾ [الرعد: ۳۴].

«آنان در زندگی دنیا عذابی دارند [که مکافات عمل آنان در این جهان است] و عذاب آخرت سخت‌تر است و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند حافظ آنان در برابر [عذاب] خدا باشد.»

برگسون (Bergson) فیلسوف فرانسوی می‌گوید:

«بدون تردید گسست دین از علم و تباهی قطعی هر دو را به دنبال دارد.» نیز برنارد شاو (Bernard Shaw) می‌گوید:

«من همواره می‌دانستم که تمدن، نیازمند دین است و مرگ و زندگی است و حیاتش به دین وابسته است.»

همچنین نویسنده‌ی انگلیسی کولن ویلسون (Wilson) در کتاب خود تحت عنوان «طغیانگر» می‌نویسد:

«به راستی گره‌گشایی پدر پولس، امر ناپذیرفتنی را به نسبت تمدن نیمه‌ی قرن بیستم در بر دارد. تمدنی مترقی و دارای پیشرفت میکانیکی

سه قرن را به همراه پوچ‌گرایی و خلأ بزرگی پشت سر گذاشت. تمدن (غرب) نمی‌داند چگونه این پوچ‌گرایی و خلأ را پر کند.»

اروپا توانسته است به نوآوری‌هایی در حوزه‌ی مسایل قابل‌سنجش و بررسی دست یابد. آری، در حوزه‌ی مسایلی که در آزمایشگاه مورد بررسی قرار داده، یا با میکروسکوپ درباره‌اش تحقیق و کاوش کرده، یا از طریق تلسکوپ دنبال کرده و یا با چاقوی جراحی گشوده و یا به با فشارسنج و دماسنج، سنجیده است، به نوآوری‌های شگرفی دست یافته است. به همین سبب، اروپا با تمام تیره‌روزی‌های خود موفق به ارائه‌ی تکنیکی شگفت‌انگیز و بازدهی محصولات عظیم صنعتی شده بر وسایل راحتی و آسایش، وسایل بسیار دیگری را افزود. که انسان با بهره برداری از آن‌ها به آسایش زیادی می‌رسد.

اکنون از مسافت‌ها و فاصله‌ها کاسته شده و در وقت انسان صرفه‌جویی حاصل شده است.

اروپا گرچه موفق به عرضه‌ی هواپیما، اتومبیل، یخچال و کولر شده اما از ارائه‌ی یک چیز به انسان که همان خوشبختی است، ناتوان گشته است و اینکه برای دل‌ها، آسایش، برای روح و روان آرامش. برای انسان دلگرمی و برای اعصاب و ضمیر انسان پایداری و امید به ارمغان آورد، ناتوان است. عامل این امر، کاملاً ساده و پایداری آنان است و آن اینکه مسایل پیش گفته، اموری وابسته به قلمرو روح هستند و روح را احدی جز آفریدگان نمی‌تواند اشباع کند. بدون شک خوشبختی راستین همان است که دل‌ها از آن برخوردار باشند گشاینده‌ی دل‌ها، کسی جز آفریدگار آن‌ها نیست. آن خالق علام الغیوب که هر چه از سعادت بخواهد، در آن وارد می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ۴].

«خداست که به دل‌های مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است.»

اروپا از تعامل با روح و تقدیم برنامه‌ای برای آن، سست و ناتوان شده است. زیرا روح با مترها، وزنه‌های ترازو و گرماسنج‌ها، سنجیده نمی‌شود و قابل کاوش و بررسی (کنکاش به معنای رایزنی، تبادل نظر و مشورت است) با این چیزها نیست. لذا گمراهی و تیره‌روزی، نه‌تنها دستاورد انسان از تمدن غرب بود، بلکه این تمدن بر شقاوت و سرگردانی انسان افزود.

در این بحبوحه نیچه (Nietzsche) با اسم و نشان غرب به زبان حال این تمدن مادی، از لابه لای فلسفه‌اش همچون آتش‌پرستان از مرگ خدا سخن راند و فریاد برآورد که:

«خدا مرد و ما او را کشته‌ایم و انسانیت او را با جمعیتی مالمال از غم و اندوه تشییع می‌کند؛ ایمان به خدا، چیزی جز ضعف و نتیجه‌ی ضعف نیست؛ ایمان به خدا، تردید و بدگمانی نسبت به انسان است و انسان، خود برای خویش کافی است.»

بدبختی و تیره‌روزی پس از گریز از خداوند به این شکل هراس‌انگیز، افزون شد. بی‌گمان تمدن مادی، همان چیزی بود که انسان را در آتش سوزان‌تلخ و ناگوار نگون‌بختی انداخت.

الکسی کاریل (Garrel) در کتاب خود تحت عنوان (انسان موجود ناشناخته) می‌گوید:

«محققاً پیریشانی‌ها و ناراحتی‌هایی که مردم روزگار کنونی از آن رنج می‌کشند، زاییده‌ی قانون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود آنان است. و مسلماً محیطی اجتماعی فرهنگی که ره آورد علم نوین است، برای انسان سازگار و مناسب نیست؛ زیرا پیدایش این محیط، بدون محترم شمردن وجود انسان بوده است.»

برتراند راسل (Russel) در بحث از شقاوت انسان افزون بر این می‌گوید:

«جانورانِ دنیای ما را سرور و شادی در برمی‌گیرد و با وجود آنکه انسان‌ها از حیوانات به چنین سعادت‌ی سزاوارترند، ولی آنان از این نعمت در دنیای جدید محروم هستند و امروزه بدست آوردن این نعمت و خوشبختی غیرممکن شده است.»

ماکنیل می‌گوید:

«تمدن غرب در مرحله‌ی جدید از مراحل زندگی‌اش بیشتر به موجودی وحشی شباهت دارد که بدسگالی آن در بی‌حرمت کردن به تمام جنبه‌های معنویت و در تجاوزگری و ستم‌پیشگی در حق میراث ملی و فرهنگی گذشتگان به نهایت خود رسیده و گویا هر امر مقدس و محترمی را می‌بلعد و آن گاه چنگال‌هایش را در وجود آن فرو می‌برد و می‌کشد و در میان دندان‌ها و آرواره‌هایش آن را با نهایت خشم و غضب، می‌درد و می‌جود.»

خلاً روحی و بی‌معنا و مفهوم‌شدن زندگی غرب و عدم وجود مقصود زرگی که انسان، آن را غایت خود قرار دهد و نیز انکار خدایی که به هنگام سختی و اندوه به او پناه بَرَد و از او فریادخواهی کند، غرب را به فرجامی دردآور، اسفبار و غم‌انگیز رسانیده است. این سرنوشت، عبارت است از: پریشان‌خاطری، تیرگی و بهم ریختگی اعصاب، هراس و خیالات و تصورات واهی و ناهنجارِ مسلط بر نگاه‌ها و همچنین فرار از زندگی و روی آوردن به الکل و مواد مخدر. پس از همه‌ی این‌ها چاره‌ای جز پایان دادن به این زندگی سخت و نگونسار با خودکشی نیست. مسلماً خودکشی اعلامیه‌ای عمومی است در این مورد که شفای روح و روان غیر قابل تحمل است و همچنان به‌دوش کشیده می‌شود.

دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۷۹ م. کنفرانسی با حضور استادان، اندیشمندان و دانشمندان علوم اجتماعی، روان‌شناسان و علمای دیگر

شاخه‌های علوم انسانی برگزار کرد که طی آن دو پرسش مطرح و مورد بحث واقع شد:

۱. معنای زندگی در آمریکا چیست؟

۲. هدف و فلسفه‌ی آموزش در آمریکا چیست؟

آنچه جالب توجه است، پایان نامه‌ی دکترای استادی بود که تحت عنوان تعداد الاغ‌های جهان برای کنگره آماده کرده بود و به دانشگاه تحویل داده بود و در آن از اینکه زندگی غرب در اموری پوچ و واهی تلف می‌شود، اظهار تعجب کرده بود. بدین گونه شما می‌توانید زیان‌ها و آسیب‌های روانی اجتماعی‌ای را که کشوری چون آمریکا از آن رنج می‌برد، دریابید. با آنکه دویست سال از استقلال و خود مختاری‌اش را پشت سر گذاشته، هنوز معنا و مفهوم زندگی را در نیافته و نتوانسته برای نظام آموزشی خود، فلسفه و هدفی ترسیم نماید. شوپنهاور (Schopenhauer) زندگی غرب را در چند کلمه خلاصه کرده و گفته است:

«به راستی زندگی از راست به چپ و از درد و رنج به اندوه و آزرده‌گی در نوسان است و این غرب ناتوان، باید هر زمان که بخواهد به خدایش پناه برد؛ چرا که غرب قربانی راهی که می‌رود، خواهد گشت و مورد رحم مشییتی که بر او رفته، واقع نخواهد شد.»

دودکش‌های کارخانه‌ها، روح انسانی را در غرب خفه کرده‌اند و مصنوعات آن، چنان مهندسان سازنده را به خود دلمشغول کرده که گویا آنان را کشته است. انبوه تولیدات بر جامعه‌ی غربی انباشته و تلنبار شده‌اند آن را در خود، محو و ناپدید کرده‌اند. تشعشعات ذرات اتمی نیز چنان گسترش یافته که گویا مهر و خلق و خوی انسانی را در اعماق وجود انسان، میرانده است.

بدون شک تولیدات عظیم بشری در جهان ماده نیازمند ضوابط و دستورات اخلاقی است تا او را از هلاکت و نابودی مصون دارد و حمایت کند. از این رو ناچار باید در مقابل فشار نیروی سرکشی که در اختیار غرب قرار دارد، از دریچه‌ی اطمینان استفاده کرد. این دریچه‌ی اطمینان، در ارتباط برقرار کردن با خداوند جل جلاله، ترس از حساب آخرت، مهربانی با بندگان خدا و بی‌نیازی و غنای نفس، که برابند ایمان به خدا، رضایت به قضای الهی و صبر و شکیبایی در برابر بلا و مصیبت است، شکل می‌گیرد.

### تراژدی اندیشه‌ی غرب

هر آن که در کتاب‌های نویسندگان غرب و به ویژه پیشگامان مجموعه‌ی آثار نمایشی که معتقد به مکتب اگزیستانسیالیسم هستند، اندکی دقت نظر داشته باشد، در لابه لای نوشته‌ها و سطرهای آن‌ها، پریشانی، آشفتگی و اضطراب شگفت‌آوری را که توأم با سوزش و آه و ناله‌ی رنج‌ها و پناه بردن به داروهای مسکن است، خواهید دید.

یأس، اندوه، حسرت، درد و رنج، بلا و مصیبت و آزرده‌گی، پوچ‌گرایی و هوچی‌گری، طغیانگری، پریشان‌خاطری و بدبختی و تیره‌روزی، مفاهیمی است که کمتر صفحه‌ای از کتاب‌های این نویسندگان خالی از آن است. در این مورد می‌توانید نمایشنامه‌های کامو (Camus) نویسنده‌ی فرانسوی را مطالعه کنید. از جمله:

مرد سرکش، سوء تفاهم و حالت حصار ... کامو می‌گوید:

«سزاوار است که در این دنیا چیزی جز شراب را باور نکنیم که براستی فریادش این است:

جهان را مرگ و زوال باد که هر چیز را بهم ریخته است. لازم است که هر لغو و هرزگی را که در انجیل است (و مانع آزادی)، از میان برداریم.»



۱. ولر (Muller) آمریکایی در نمایشنامه‌اش تحت عنوان بعد از سقوط چین می‌گوید:

«بیشترین اماکنی که در کشورم پروانه‌ی فعالیت دارند، در مانگاه‌های بیماری‌های ذهنی است در حالی که اینجا، جنون و دیوانگی کمال سلامت و بهبودی است.»

یکی از نویسندگان فرانسوی می‌گوید:

«خدایان، کاری جز به بازیچه گرفتن مال مردم ندارند.»

در مورد بحثی که داریم، نمایشنامه‌های ژان پل سارتر (J. P. Sartre) فرانسوی را بخوانید، از جمله: جلسه‌ی مخفی، مردگان بدون قبر، دست‌های ناپاک و.... نیز می‌توانید کتاب‌های مرگ روح، راه‌های عقل، عصر آزادی و.... را از همین نویسنده مطالعه کنید.

نویسنده‌ی کتاب قاتل بدون مزد می‌گوید:

«آنچه امروز پدیده آمده، کابوس دردناک غیر قابل تحملی است.»

مرگ، از دید نویسندگان غرب، بزرگ‌ترین مشکل حل ناشدنی است؛ چون به گمان آنان، موت در ذات خود منظره‌ای زشت و واقعیتی وحشت‌انگیز است، لذا رعب و وحشت را بر می‌انگیزد؛ افزون بر این مرگ، زندگی گذشته را از نگاه اروپاییان بیهوده قرار می‌دهد.

ناامیدی، پوچ‌گرایی و رنج و اندوه، عنوان زندگی در غرب است.

هایدگر (Heidegger) از پایه‌گذاران فلسفه اگزیستانسیالیسم، زندگی حقیقی را در ناامیدی می‌بیند و فراتر از او سارتر (Sartre) زندگی حقیقی را در ماورای یأس و ناامیدی می‌پندارد و می‌گوید:

«انسان در حقیقت وجودش، مضطرب و بی‌تاب است.»

اما نیچه (Nietzsche)، فیلسوف آلمانی، عقیده دارد: انسان، در میان پذیرش و سرکشی قرار گرفته و وجودش که سراسر انکار و پریشان‌خاطری

است، جهانی درک ناپذیر است و جز با دیوانگی و جنونی که او را از بد اقبالی و بدبختی کنون اش برهاند، نمی‌توان از آن نجات یابد. همچنین نیچه بر این باور است که ناامیدی و بی‌تابی، دو شرط دائمی برای فطرت و عظمت انسان هستند.

اما کیرکی‌گارد (Kierkegaard)، یکی دیگر از پایه‌گذاران مکتب اگزیستانسیالیسم، می‌گوید:

«معنای هست بودن این است که حتماً یأس و اضطراب را بپذیریم؛ کسی که یأس را بر می‌گزیند خودش را در ارزش جاودانه‌ی یأس قرار می‌دهد.»

به همین سبب است که او را می‌بینیم به خودکشی به عنوان راهکاری چشم‌دوخته است و این، همان ناامیدی و یأسی است که این انسان به آن می‌رسد. به گونه‌ای که غم و اندوه مرگبار تا هنگام مرگ با کیر کی‌گارد دوام می‌آورد. چنانچه کتابی به نام ترس و لرز دارد که یکی از عناوین مورد بحثش «یأس یا بیماری تا سر حد مرگ» می‌باشد.

این‌ها، اساسی‌ترین نمادهای وضعیت جهان امروز است. آنچه از نوشته‌ها و گفته‌های نویسندگان و اندیشمندان غرب روشن شد، نابسامانی و هرج و مرجی است که جهان را در برمی‌گیرد و هر قانون و هنجاری را که در آن باقی مانده است، واژگون می‌کند و دیگر رشته‌ی ارزش‌های جامعه‌ی غرب را، که چون تار عنکبوت سست شده‌اند، پاره می‌کند. اینک انسان به چشم خود می‌بیند که این دوران نابسامان و غم زده، انسانیت را فراگرفته و هستی و کیانش را ویران و آدمیت و ارزش انسانی‌اش را نابود می‌کند. اکنون افزار سرکش و شریر زندگی ماشینی، انسان را تبدیل به ماشینی کرده که تمام ارزش‌های روحی و وجدانی را پایمال می‌کند. همچنین از سوی دیگر، شیوه‌ی اقتصادی سوسیالیسم که دست به ملی‌کردن سرمایه‌های کلان و

ابزار تولید عمده زده، تبدیل به بلای سخت و بزرگی شده که هر هدف و آرزوی فردی، نبوغ، مهارت، پیشرفت، فزون‌طلبی نوآوری را برمی‌اندازد. خلاصه اینکه در جهان امروز، عدم توازن و اختلال هراسناکی میان ماده و روح ایجاد شده و ناتوانی و انزوای روحی عجیب و مرگباری فرا روی جهانی ناشنوا قرار گرفته که به خواسته‌ها و نیازهای درونی پاسخی نمی‌دهد. از سوی دیگر، هنجارهای وضع شده‌ی سیاسی، اجتماعی و نظامی که زمام امور را در دست دارد، دچار سقوط و ویرانی شده‌اند. افزون بر همه‌ی این‌ها، فراگیر شدن ترس جهانی از ویرانی جنگ‌ها و بمب‌های اتمی و شیمیایی، که به بهانه‌ی مصلحت هر ارزش و بهای انسانی و اخلاقی را نابود می‌کند، از دیگر نمادهای وضعیت جهان معاصر است.

با وجود این، گفته‌ی اوبسورن نویسنده‌ی انگلیسی تبار در نمایشنامه‌ی مسافر، بهترین تعبیر در مورد حالت انسان غربی است:

«ما، انسان‌هایی بی‌جان، خستگانی شکست خورده و زیان‌دیدگانی هلاک‌شده هستیم. ما مستانی گستاخ و بی‌حیا و نادانانی کم‌خردیم.»  
همه‌ی این‌ها حاصل و پیامد موارد زیر است:

۲. آشفستگی و سراسیمگی پدید آمده پس از کنار زدن دین از زندگی.
۳. گریز از اسلام و جامعه برگزیدن زندگی کشنده‌ی فردی.
۴. گم کردن الگوهای متعالی و برجسته و نداشتن هدف در زندگی.

### قانون و سنت الهی درباره‌ی جوامع بشری

بی‌گمان قانون و آیین الهی که برای زندگی بشر فرو فرستاده، دچار ناکامی و خطا نمی‌شود و نه تنها در رهبری بشری عقب نمی‌ماند، بلکه هیچ درنگی نیز نمی‌کند.

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...﴾ [الشوری: ۳۰].

«و هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به سبب کارهایی است که خود کرده‌اید.»

مشکلات، دوری از دین و برنامه‌ی الهی هستند.

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [الأنعام: ٤٤].

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان یادآور شده بودند، درهای همه چیز از [نعمت‌ها را] به رویشان گشودیم، تا آن آگاه که کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و بدانچه به آنان دادیم شاد و مسرور گشتند، ناگهان آنان را به عذاب خود مبتلا کردیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند.»

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [الأنعام: ٤٥].

«و بدین ترتیب نسل ستمکاران ریشه‌کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست.»

﴿...وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿٣٨﴾﴾ [محمد: ٣٨].

«اگر شما [از فرمان خدا سرپیچی کنید و] روی برتایید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند و آن گاه آنان مانند شما نخواهند بود.»

اروپا، سه مرحله را که اصولاً تمام تمدن‌های مادی‌گرا می‌گذرانند، پشت سر گذاشته‌است:

۱. گریز از خدا (دین خدا)،.
۲. گشوده شدن دروازه‌های تولید و نوآوری در یک جنبه یا جنبه‌های بسیار،.

۳. دوره‌ی ناتوانی و پس از آن فرسودگی و از هم پاشیدگی و به دنبال این دگرگونی، جستجیِ روشی نوین جز روش گذشته که کاروان تمدن در آن سیر کرده است.

گفتارها و چکامه‌های آزادی، دموکراسی، مصلحت و خیراندیشی ملت، حواس، اشراف و توده‌های ملت‌های اروپایی را تحریک می‌کرد و آنها را برای استعمار و به بردگی کشاندن ملت‌ها و مکیدن خون‌ها و خوی‌های پسندیده و ارجمندشان، به حرکت وا می‌داشت.

آنگاه جنگ جهانی اول و دوم روی داد و اروپا حدود شصت میلیون از جوانانش را در میدان‌های جنگ از دست داد و جنگ پایان یافت، تا اینکه جوانان هر ارزشی را که قبلاً بدان تمسک می‌جستند، رها کردند و بدین ترتیب این پایان، به هیچ انگاری و پوچی‌گرایی در زندگی انجامید. عصر جاز و دوران بی بندوباری از سال ۱۹۲۰ آغاز شد و جوانان اروپایی به جای نهرهای خونی که در جنگ‌ها جاری شد، به دنبال نهرهای شراب که تنها گریزگاه جوانان ناآرام و فارغ از هر قید و بند اخلاقی بود، رفتند و رهسپار بهره‌بری و کامجویی و اشباع جانورگونه‌ی نیازهای جنسی و عطش حیوانی خویش گشتند، تا سرانجام جامعه‌ی غرب سخت به بیمارستان‌های بیماری‌های جنسی، که فرآورده‌ی فساد اخلاقی بود، نیاز پیدا کرد و از طرفی دیگر نیازمند علم روانشناسی و درمانگاه‌های بیماری‌های عقلی و عصبی گشت.

### پیامدهای ناگوار خلأ روحی

خلأ روحی، پیامدهای زیر را در برداشته است:

۱. دل‌باختگی و اعتیاد به مشروبات الکلی،

۲. اعتیاد به مواد مخدر،

۳. بیماری‌های عصبی و ذهنی،
  ۴. ناپیوستگی و عدم تعهد به تمدن،
  ۵. جنایت،
  ۶. عطش و نهایتاً دیوانگی جنسی و بیمارهای آن،
  ۷. خودکشی.
- در این جا برخی از آمار و ارقام پیامدهای شگفت‌انگیز و گیج‌کننده‌ی تمدن غرب را می‌آوریم:
- هر سال در آمریکا ۴۲/۱ میلیون نفر به باده نوشی روی می‌آورند و معتاد مواد الکلی می‌شوند.
- در سال ۱۹۷۵ م. ۱۹٪ از مردم آمریکا به مواد مخدر روی آوردند که این رقم در سال ۱۹۷۸ م. یعنی سه سال بعد به ۴۹٪ از مردم آمریکا رسید.
- شمار بیماران ذهنی در بیمارستان‌های ایالات متحده، ۷۵۰ هزار نفر بیمار است که ۵۵٪ از تمام خانواده‌ها را در بر می‌گیرد.
- نیروهای مسلح آمریکا در جنگ جهانی دوم ۴۳٪ از مجموع ۹۸۰ هزار نفرا به سبب پریشانی و بیماری‌های ذهنی و روانی از خدمت معاف کرد. همچنین کسانی که در آزمون خدمت نظامی رد شدند، ۸۶۰ هزار نفر بودند. اما سوئد که از پیشرفته‌ترین کشورها از نظر درآمد سرانه و امکانات اجتماعی است، بیشترین نسبت بیماری‌های ذهنی و روانی را دارد. ۲۵٪ از مردم سوئد مبتلا به بیماری‌های ذهنی، عصبی و روانی هستند و دولت سوئد ۳۰٪ از بودجه‌اش را برای درمان این بیماران اختصاص می‌دهد. در این کشور ۵۰٪ کارمندان اخراجی را کارمندانی در بر می‌گیرد که به سبب این گونه بیماری‌ها از کارشان برکنار می‌شوند.
- بر اساس آمارگیری ادارات و حوزه‌های جنایی آمریکا در سال ۱۹۷۵ م، ۱۱۲۵۷۰۰۰ جنایت صورت گرفته است و با توجه به اینکه شمار

خانواده‌های آمریکا، هفتاد میلیون است، لذا جنایات به یک ششم خانواده‌های آمریکایی رسیده است که پس از ۶ سال نصیب هر خانواده‌ای یکی از این جنایت‌ها خواهد بود.

در نیویورک ۱۲۰۸۲۹ مورد عمل سقط جنین (کورتاژ) صورت گرفته که در سال ۱۹۷۴ م، به نسبت ۱۰۰۰ به ۱۱۳۸ می‌باشد که البته ۶۷٪ کسانی که کورتاژ کرده‌اند، زنان بی‌شوهر بوده‌اند.

در آمریکا تعداد ۶۵۲ بیمارستان، مخصوص بیماری‌های جنسی است که این تعداد، بیشتر از مجموع درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های بیماری‌های دیگر - به استثنای سل - می‌باشد.

کندی (Kennedy)، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در ۱۹۶۲، به صراحت گفته است که، ۸۵/۷٪ از جوانانی که در سال ۱۹۶۲ برای خدمت سربازی داوطلب شدند، از شایستگی کافی برخوردار نبودند؛ چرا که فرو رفتن در تمایلات شهوانی توانایی و شایستگی جسمی و روحی‌شان را از بین برده بود.

وی در ادامه می‌گوید:

«آینده‌ی آمریکا در خطر است؛ چرا که جوانان آمریکایی در شهوات و تمایلات جنسی غرق شده‌اند و این امر، آنان را از پرداختن به وظایف مهمی که بر دوش دارند، ناتوان خواهد کرد.»

### نشانه‌های زوال در بلوک شرق

کشورهایی که شیوه‌ی حکومتی مبتنی بر همگانی کردن ثروت دارند، دچار آسیب‌هایی شده‌اند که از آن جمله می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱. از بین بردن آزادی‌ها و بستن دهان‌های انتقادگر و بکارگیری دستگاه‌های مراقبتی ویژه به منظور کنترل کامل افراد. این وضعیت

به تیره‌روزی و بدبختی انسان در میان آرواره‌های گرسنگی، ترور و آدم‌کشی انجامیده است.

۲. ضعف و ناتوانی اقتصادی و کمبود مواد غذایی، با این توضیح که خون و عرق مردم و حاصل تلاششان در جیب طبقه‌ی حاکم می‌ریزد.

اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، سالانه ۱۵/۸ میلیون تن گندم از آمریکا وارد می‌کرده است.

کمبود بودجه‌ی رومانی در سال ۱۹۶۷ م، ۲۱۵ میلیون پول استرلینگی بود، در حالی که توان تولید رومانی به مقدار ۳۳٪ یا ۵۰٪ توان تولید ایتالیا و فرانسه است. همچنین نتیجه‌ی همه‌پرسی و رفراندومی که در چکسلواکی صورت گرفت این بود که ۹۰٪ مردم خواستار انحلال حزب سوسیالیسم و کنار کشیدن آن از حکومت بودند؛ چرا که این حزب، حزبی خودخواه و در عین حال ناتوان از انجام امور بود و آنانی که در رأس این حزب قرار داشتند، افرادی فاسد بودند.

بعد از دستوراتی که لنین در سال ۱۹۱۷ م. در مورد مقهورسازی ثروت‌های کشاورزی، صنعتی، تجاری و همچنین مؤسسات و بانک‌ها صادر کرد، رکود اقتصادی سختی روی داد. به گونه‌ای که تولیدات نسبت به گذشته ۲۰٪ کاهش یافت و کارگران تنها به ۱٪ از درآمدی که قبل از انقلاب (روسیه) داشتند، دست یافتند.

۳. محرومیت‌های فردی و گریز اندیشه‌ها (فرار مغزها) از کوران فعالیت‌ها به سبب پوشش‌آهنینی که بر مردم زده شد.

۴. تیره‌روزی و شقاوت رنج‌آوری که بر کارگران و دیگر طبقات تحمیل می‌شد و تنها قشر حاکم و فرمانداران و بازرگانان، که همه چیز را برای خود می‌خواستند، از زندگی عادی و راحت بهره‌مند بودند.



به دنبال این وضع، ملتی بدبخت و بیچاره در جوامع سوسیالیستی شکل گرفت که با میل و رغبت بسیار به مشروبات الکلی روی می‌آورد تا غم‌هایش را برطرف کند و درد، تیره‌روزی و بدبختی‌اش را به فراموشی سپارد و برگی دگر از تیره‌روزی رقم خورد که تاریخ هرگز نظیر آن را به خود ندیده است.

اینک درخت مادی‌گری با دو شاخه‌اش، یعنی غرب مادیگرا و سودپرست و شرق بی‌دین، از هر سمت و شاخه‌ای دچار پوسیدگی و فرسودگی گشته است و بلکه از آغازین روزهایی که ایجاد شده، دچار گندیدگی گشته و در معرض تباهی قرار گرفته است. چرا که بدون دین و بدون بنیاد و شالوده‌ای درست و استوار بپا خاسته است. و بدون هیچ برنامه و رهنمودی درست و خدایی ساخته شده است. غرب، این درخت را کاشت؛ اما با این خواست که سرشت و طبیعت بشری را به مبارزه طلبد و به این گمان که خواهد توانست به آن رنگی دگر دهد و آن را بدون آبیاری، کشت کند. گویا غرب بیچاره آهنگ کاشتن درخت موز را در سرزمین اسکیموها مناطق بسیار سرد شمالی و قصد کاشتن درخت صنوبر و سیب را در خط استوا کرد و به همین علت عاجز و ناتوان شد و تمام تلاش و کوشش بر باد رفت و تمام آن همه کوشش و تکاپو چون غباری پراکنده گشت؛ زیرا غرب خواست و قانون خداوند را به مبارزه طلبید و تمدنش را بدور از دین خدا پایه گذاشت و از نخستین لحظات حیات تمدن، روح را در کالبدش خفه کرد و بدین ترتیب، تمدنی بی‌روح و مادیتی که حیات و زندگی نداشت، پدید آمد. خون در رگهای این تمدن جریان ندارد. این تمدن که چون کودکی عقب‌مانده، نارسایی ذهنی دارد، زاده شد و غرب بیچاره گمان برد که خواهد توانست، این همه نارسایی را درمان کند؛ اما هر چه روزها می‌گذرد و زمان کهنه و

سپری می‌شود، ناتوانی و نارسایی در تمام اعضا و پهلوهای تمدن غرب آشکارتر می‌گردد.

من پژمردگی و فرسودگی را هم در تمدن غرب و هم در تمدن شرق می‌بینم. اما پژمردگی و ناتوانی تمدن شرق را بیشتر و ژرف می‌دانم. البته این اطمینان نظر شخص خودم هست و خداوند آگاه‌تر است - اما بی‌گمان، این درخت با دو شاخه‌ی اصلی‌اش پژمرده خواهد شد و زمان فروپاشی آن دور نیست؛ زیرا سنت الاهی نیز برهمین است.

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا...﴾ [یونس: ۱۳].

«ما مردمان و نسل‌های بسیاری را که پیش از شما بوده‌اند، آن گاه که ستم کردند [و راه گناه در پیش گرفتند] هلاک کردیم.»

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۸۱].

«بی‌گمان خداوند کار تبه‌کاران و مفسدان را شایسته نمی‌گرداند [و دوام نمی‌بخشد].»

سنت خداوندی هر تمدنی را در بر می‌گیرد و قانونش بر همه‌ی جوامع، زندگی‌ها و زندگان جاری می‌شود.

﴿اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ [فاطر: ۴۳].

«[گریز و روی گردانی کفار و باطل‌گرایان از حق] به سبب برتری‌جویی در زمین [و خودبزرگ بینی آنان] و حیل‌گری‌های زشت است و حیل‌گری‌های زشت، جز دامن‌گیر حیل‌گران نمی‌شود.»

انسان غربی، در زمین گردنکشی و برتری‌جویی و بداندیشی‌های بسیار کرد و در زمین فساد و تباهی پدید آورد و سرانجام ثمره و نتیجه‌ی آنچه را کاشته بود، برداشت کرد. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: «حلیه‌گری‌های

زشت، جز دامنگیر حيله‌گران نمی‌شود.» این ثمره چون خاری رنج‌آور و این نتیجه به معنای بدبختی، بلا و مصیبت و اضطراب بود. غرب از تخمِ بدگمانی و تردید نسبت به دین، خار رنج‌آور و از تخم‌ها و دانه‌های گسستن از الله، پشیمانی، زیان، درد آزاردهنده، هلاکت، نابودی، حیرت، سردرگمی و خودکشی را چید.

با آنکه تمدن شرق نوتر و جوان‌تر است، اما من پز مردگی و پلاسیدگی را در سخت‌تر و بیشتر می‌بینم؛ آن را می‌بینیم که می‌خشکد و شتابان در تباهی فرو می‌افتد و مانده‌ی حیاتش را در حالی که لحظه شماری می‌کند، از دست می‌دهد. به همین سبب، انتظار می‌رود که فروپاشی سوسیالیسم (تمدن شرق) شتابناک‌تر باشد (و الله اعلم)؛ چرا که مانده‌ی نفس‌های آزادی و قلم‌هایی که کاستی‌ها و نقاط ضعف غرب را بررسی می‌کنند و به وضعیت بحرانی غرب می‌پردازند و دیگر اندیشه‌هایی که در درون طوق آهنین اسیر و دربند نگشته‌اند، همچنان به فرجام وحشتناک غرب اشاره می‌کنند و لب‌هایی که هنوز فرو بسته و سرکوب نشده‌اند، فریاد بر می‌آورند و انسانیت را از پرتگاهی که در آن فرو خواهد افتد، برحذر می‌دارند. (پیش‌بینی شهید عزام در مورد تقدم فروپاشی نظام سوسیالیستی شرق به وقوع پیوست و انتظار می‌رود به زودی هیولای پوخالین امپریالیسم نیز در مرداب جنگ‌افروزی خود بر ضد مسلمانان، به فرجام خفت و خواری گرفتار گردد .. ان شاء الله)

به هر حال اینک غرب، در مرحله‌ی دگرگونی و تغییر است؛ اما چه کسی کاندید وراثت غرب برای زمامداری بشر، خواهد بود؟ و آن کدامین تمدن است که برای نجات بشر قدم پیش خواهد نهاد؟ بدون تردید آن کاندید و آن تمدن، تمدن اسلام است. این دین را خداوند متعال، به عنوان برنامه و روش زندگی مردم پسندیده است:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ۳].

«امروز [احکام] دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان دین [مورد پسند خود] برای شما برگزیدم...»

﴿...وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].  
 «و هر کس به خدا تمسک جوید، بیگمان به راه راست و درست رهنمود شده است.»

نویسنده‌ی کتاب سقوط تمدن می‌گوید:

«تمدن، گردشی چون گردش‌های فلکی دارد؛ جایی غروب می‌کند تا در مکانی دیگر طلوع کند. انتظار می‌رود تابش تمدنی جدید در زیباترین و باشکوه‌ترین شکل آن صورت پذیرد و بی‌گمان آن تمدن اسلام خواهد بود. تمدنی که فرخنده‌ترین و پاک‌ترین نیروهای جهانی را دارد.»  
 در بخش دیگر این کتاب، تعدادی از آیات و احادیثی را که مؤید این پیامد و اثبات‌کننده‌ی این حقیقت باشد، می‌آوریم.

## دلیل سوم: مژده‌هایی از کتاب و سنت

نصوص و بشاراتی صریح و قاطع در مورد غلبه‌ی تمدن اسلام وجود دارد که انسان را مطمئن می‌سازد و بانگ بر می‌آورد که اسلام، برای نجات بشر قدم پیش خواهد نهاد. ان شاء الله...

### آیات قرآنی

۱- ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿التوبة: ۳۲-۳۳﴾.

«آنان می‌خواهند نور خدا را با [گمان‌های باطل و سخنان ناروای] دهان خود خاموش گردانند [و از گسترش این نور که اسلام است، جلوگیری کنند ...] ولی خداوند، جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند [و پیوسته با پیروزی این آیین، آن را گسترده‌تر گرداند ...] هر چند کافران، دوست نداشته باشند. خدا است که پیامبر خود [محمد] را همراه با هدایت و دین راستین [به میان مردم] روانه کرد تا این آیین کامل و شامل را بر همه‌ی آیین‌ها پیروز گرداند. هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.»

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «خداوند متعال، دینش را بر دیگر ادیان پیروز خواهد کرد و سرانجام همه به این دین خواهند گروید و این غلبه و پیروزی، هر زمانی که خواست خداوند باشد، صورت خواهد گرفت.» بی‌گمان این دین، در تمام زمین فراگیر خواهد شد تا بر همه‌ی ادیان چیره شود و تاریکی‌های جاهلیت را که تمام زمین را در بر گرفته از میان ببرد؛ چون این

همان دینی است که روح را اشباع می‌کند و با سرشت و فطرت، هماهنگی دارد و روان آدمی، با این دین به آرامش می‌رسد و وجود انسان با این آیین به پایداری دست می‌یابد. چنانچه خداوند متعال، در بیان برتری و گستردگی این دین از آن به عنوان هدایت و دین حق و راستین تعبیر می‌فرماید. بدون شک حق و راستی پایدار و پابرجا و باطل نابود شدنی است:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ [الأنبياء: ۱۸].

«بلکه، حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق، مغز سر باطل را از هم

می‌پاشاند و باطل هر چه زودتر محو و نابود می‌شود.»

۱. حق در زمین و وجود انسان استوار است و باطل در میان آدمیان

چون بیگانه‌ای است که خداوند آنها منسوب می‌کند:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿۱۵﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۱۶﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿۱۷﴾﴾ [ابراهيم: ۲۴-۲۶].

«بنگر که خدا چگونه سخنی نیکو را مثل می‌زند که مانند: سخن درختی

خوب است که تنه‌ی آن [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [پراکنده]

باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه‌ی خود را بدهد [و دائماً به

بار نشسته و سرسبز و خرم باشد]. خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا

متذکر گردند و پند گیرند و سخن بد به درخت بدی می‌ماند که از سطح

زمین کنده شده باشد [و در برابر وزش طوفان‌ها هر روز به گوشه‌ای پرتاب

گردد و ثبات و [قراری نداشته‌باشد].»

۲. حق سودمند و ماندگار است و باطل بی‌سود و نابود شدنی:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ [الرعد: ۱۷].

«خداوند، از [برهای] آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خویش [برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن] در خود می‌گنجانند و روی سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد؛ همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زیورآلات یا کالا روی آتش ذوب می‌کنند، کف‌هایی مانند کف‌های آب برمی‌آورد پروردگار برای حق و باطل چنین مثال می‌زند اما کف‌ها، [بی‌سود و بیهوده است و هر چه زودتر] دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم سودمند است، در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثال می‌زند.»

(عقاید باطل همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات است که هر چه زودتر از میان می‌رود، ولی دین حقیقی و راستین آسمانی، چون آب، طلا و نقره سودمند است.)

### احادیث پیامبر اکرم ﷺ

۱. ثوبان رضی الله عنه می‌گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند برایم زمین را فراهم آورد. به گونه‌ای که شرق و غرب زمین همه‌ی زمین را دیدم و قلمرو حکمرانی امت من تمام آن بخش از زمین که برایم نمایان شد، خواهد رسید.»
۲. رسول خدا ﷺ فرمود: «این دین و دعوت به هر جا که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید و خداوند این دین را به عزتی که دین اسلام را

می‌دهد و ذلتی که کفر را به آن خوار و ذلیل می‌کند، در هر خانه‌ی گلی و پشمین [و در تمام زمین] وارد می‌کند.»

۳. رسول خدا ﷺ فرمود: «نبوت و پیغمبری [وجود خود رسول خدا] تا زمانی که خداوند بخواهد در میان شما خواهد بود و پس از آن خلافت بر اساس روش نبوی و سپس سلطنت و پادشاهی به جای خلافت تا زمانی که خواست خداوند باشد، خواهد بود و به دنبال آن، سلطنت و پادشاهی جبری خواهد بود تا به خواست خداوند دوباره خلافت بر اساس روش پیامبر بر پا گردد.»

این احادیث به قلب اطمینان می‌دهد که دین اسلام برای رهایی انسان در حال شکنجه پا پیش خواهد نهاد تا دستش بگیرد و او را از پرتگاه‌های هلاکت به بلندای عزت و آسایش برساند؛ او را پاک و آسوده کند و شرافت از دست رفته‌ی انسانی‌اش را به او باز گرداند. پس از آن این انسان شکنجه دیده و آشفته، احساس خواهد کرد که دوباره متولد شده و طعم سعادت و آرامش را خواهد چشید و در خواهد یافت که مخلوق و آفریده‌ای نیک و مکرم است. ان شاء الله.

این‌ها مزده‌ها و خوش‌خبری‌هایی از زبان پاک رسول صادق ﷺ است که ما را در مورد آینده‌ی اسلام بشارت می‌دهد. این در حالی است که اکنون فریاد دادخواهی غرب، همسان فریاد انسانی است که به سرعت در حال غرق شدن است و تنها انگشتانش روی آب قرار دارد و از شرق می‌خواهد که با دین خود او را نجات دهد. مجله‌ی *الامان* چاپ لبنان به نقل از یکی از نویسندگان روسی در شماره‌ی ۵۷ سال ۱۹۸۰ م. چنین بیان کرده است که: «تنها راه بهبودی و سامان بخشیدن به وضعیت مادی مردم غرب در روزگار کنونی، بازگشت به ایمان توأم با عشق و شیفتگی به مقصد و غایت



انسانی است. این همان چیزی است که ارزش و مسئولیت‌های اخلاقی و اجتماعی‌اش را مشخص می‌کند؛ ایمان به ارزش‌های اخلاقی، در وجود همه‌ی افراد بشر نهادینه می‌شود و همگان را در برمی‌گیرد و بر تمامی اعتبارات و سنجه‌های عقلی در مورد آزادی بی‌حد و مرز فردی برتری می‌یابد.»

بدین گونه می‌بینیم که یک روس به ما اشاره می‌کند تا برای نجات جهان غرب پا پیش نهیم و شریعت خداوندی را که تنها عامل نجات است، به غرب عرضه کنیم؛ حتی اگر از این امر ناخشنود باشد. یکی از دانشمندان فرانسوی، اسلام را تنها عامل نجات بشر می‌داند و می‌گوید: «غرب، هرگز اسلام را نشناخت. از آغاز ظهور اسلام، موضع دشمنی و خصمانه‌ای در برابر آن گرفت و از تهمت زدن و عیبجویی از اسلام به منظور یافتن دلایلی جهت رویارویی با آن، خودداری نکرد این وضع زشت ادامه یافت تا سرانجام چکامه‌ها و گفتارهای بد در میان خردگرایان غرب در مورد اسلام ریشه دوانید. اما با وجود همه‌ی این‌ها، شکی نیست که اسلام تنها چیزی است که جهان معاصر برای نجات از سردرگمی‌های تمدن مادی به آن نیازمند است. بی‌گمان اگر این سردرگمی و حیرت با همین وضع ادامه یابد، به هلاکت و نابودی انسان منتهی خواهد شد.»



## دلیل چهارم: پدیده‌هایی در مورد بازگشت انسان به سوی

### خدا

نیمه‌ی پایانی قرن بیستم نمایانگر بازگشت فروتنانه و کرنشگرانه‌ی روح‌های تشنه به سوی خداوند و رونق و تازگی دین اسلام است. آری، سخن از بازگشت است، بازگشت کسانی که از تمام نظام‌ها و قوانین زمینی و بشری ناامید شده‌اند. بنی نوع انسان از همه‌ی تجربه‌های بشری قطع امید کرده است و تمام مکاتب بشری رو به فروپاشی و افسردگی نهاده‌اند و بدین سان جامعه‌ی انسانی به تمام راهکارهایی که فیلسوفان غربی ارائه کرده‌اند، بدبین گشته است. در این میان طبیعت یادگار دین کلیسا نتوانست خلأ روحی را پر کند و مارکس (Marx) نیز از حل راز نگون بختی انسان و رفع نیاز بشری ناتوان ماند؛ چرا که خواسته‌ها و نیازهای بشری را نمی‌شناخت و نسبت به آن‌ها ژرف‌نگری نداشت. این است که در نهایت هنجارها و برنامه‌های بشری دچار سقوط شدند؛ چون با سرشت و طبیعت انسان مغایرت داشتند براینکه این امر نیز بی‌زاری جامعه‌ی انسانی از حکمت و دانش فیلسوفان و بدبینی نسبت به آرا و افکار دانشمندان غرب بود.

این چنین بشر ناامید، مضطرب، رها و بی‌هدف، از مقصود زندگی بی‌خبر است و نمی‌داند برای چه زندگی می‌کند؟ نتایج یک بررسی عمومی در آمریکا نشان داد که ۸۰٪ مردم دارای هدف مشخصی در زندگی نیستند و ۲۰٪ دیگر نیز رسیدن به مال و ثروت را مقصود زندگی می‌دانند. به همین سبب است که امروزه، اندیشمندان غرب، ندای بازگشت به دین را سر می‌دهند.

شوق و اشتیاق به خداوند متعال، ریشه در ژرفنای فطرت انسان دارد و ترور، وحشت آفرینی و تشویق به بدی هرگز نمی‌تواند آن را از بین ببرد. پناه بردن به آفریدگار، امری است فطری و خداوند متعال بنا بر سنتی که دارد انسان‌ها را با سرشتی دین‌گرا و معناگرا آفریده است و در آفرینش خداوند نیز هیچ تغییری صورت نخواهد گرفت. تاریخ نیز به این حقیقت گواهی می‌دهد؛ چرا که هیچ صفحه‌ای از صفحات تاریخ، از گذشته‌های دور گرفته تا زمان ما، خالی از وجود خدایی که رو به سوی او تضرع و کرنش کنند و به او پناه برند، نیست؛ خدایانی از جنس درخت، بت، بشر یا ستاره و .... می‌توان این نوع خداپرستی را در لابلای نقاشی‌ها یا در میان غارها و سنگ نبشته‌ها و کنده کاری‌هایشان یافت.

همچنین ظهور برخی مدعیان قداست و، فراتر از آن، مدعیان الوهیت، نشان‌دهنده‌ی خداجویی جنس بشر است. البته شمار بسیاری از اقشار و طبقات گوناگون حتی از میان پزشکان، مهندسان، مخترعان و سیاستمداران به این مدعیان دروغین گرویده‌اند. این نوع گرایش‌ها، میزان تباهی ایمان و اعتقاد بشر و در کنار آن جستن نجاتگران را نشان می‌دهد.

اما در کشورهایی که اسلام حاکم بود، برای دور کردن مسلمانان از خدا و دین نقشه کشیدند. توطئه‌ای با این هدف طراحی شد که مسلمانان و به ویژه فرهیختگان و تحصیل کردگان را نسبت به هر اندیشه‌ی غیبی و دینی بدبین و بیزار کنند و غرب به خیال باطلش خواهد توانست نسلی بی‌دین و فاقد قید و بند اخلاقی ایجاد کند.

چنانچه زویمر (Zwemer) در آغاز قرن بیستم میلادی در کنفرانسی که در سال ۱۹۳۳ م. برگزار شد، با افتخار و غرور گفت: «وظیفه‌ی شما بیرون راندن مسلمان از اسلام است تا سرانجام تبدیل به مخلوقی شود که هیچ ارتباط و پیوندی با خدا نداشته باشد و سپس فاقد هر گونه ارزش اخلاقی

که بنیاد ملت‌های گوناگونی به آن وابسته است، گردد.» وی در ادامه گفت: «شما در سرزمین‌های اسلامی جوانانی را پرورش داده‌اید که هیچ شناخت و پیوندی با خدا ندارند و نمی‌خواهند داشته باشند. مسلمانان را از اسلام دور کرده‌اید که در نتیجه‌ی آن نسلی مسلمان و همگام با خواست استعمار، ایجاد شده است. این نسل به امور مهم و اساسی نمی‌پردازد و تنبل و آسایش طلب است. همتش را در دنیا جز برای هوس‌ها و خواهته‌هایش بکار نمی‌گیرد. از این‌رو اگر تحصیل می‌کند، از روی هوا و هوس است و اگر مال جمع می‌کند، باز به خاطر شهوات است؛ اگر به مقام‌های بالا می‌رسد، در راه شهوات و تمایلات نفسانی است و بدین ترتیب این نسل تمام سرمایه‌های گرانبهایش را به آسانی از دست می‌دهد.»

(Zwemer) می‌گوید: «سیاست استعمار از زمانی که در برنامه‌های درسی ابتدایی از سال ۱۸۸۲م. به اجرا درآمد، قرآن و پس از آن تاریخ اسلام را از برنامه‌های درسی حذف کرد و به این وسیله، نسلی ایجاد کرد که نه مسلمان است، نه مسیحی و نه یهودی. این نسل بسیار آشفته است و تمام اهدافش را مادیت تشکیل می‌دهد. این نسل به هیچ عقیده‌ای باور ندارد و هیچ حرمتی برای دین و میهن نمی‌شناسد.»

نویسنده‌ی کتاب *جهت اسلام (ISLAM Wither)* می‌گوید: «جهان اسلام پس از اندک زمانی در تمام جلوه‌های زندگی‌اش تبدیل به امتی بی‌دین خواهد شد.»

این‌ها انتظاراتی است که غرب از نسل جدید دارد. چه بسا گاهی اوقات از روی شادی دستانش را به هم می‌مالد که تعدادی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های غرب به دین روی نمی‌آورند و به اخلاق و دیگر ارزش‌ها توجه نمی‌کنند.

«آنان، نقشه‌ی مهمی کشیدند و ما هم نقشه‌ی مهمی کشیدیم ..... در حالی که آنان خبر نداشتند؛ بنگر که فرجام توطئه‌ی آنان چه شد که ما آنان و همه‌ی قومشان را هلاک کردیم.»

توطئه‌گران، ثروت‌هایشان را خرج کردند؛ طرح‌ها و نقشه‌های زیادی ریختند و تمام ترفندهایشان را بکار گرفتند تا نسلی بی‌دین پدید آورند. با این امید که چنین نسلی، خود در کشورهای اسلامی عاملی مخلص برای نابودی و سرکوب اسلام باشد ..... از جمله طرح‌هایشان ایجاد دانشگاه‌هایی بود که در آنها جوانان، اعم از دختر و پسر را مجبور به وانهادن موازین شرعی می‌کردند. از دیگر توطئه‌های استعمارگران این بود که انسان‌های مخلص و راستینی را که دارای اخلاق و دیگر ارزش‌های انسانی بودند، از موقعیت‌های حساس کنار زدند و در مقابل، مقام‌های کلیدی و پست‌های حساس را به آنانی که به الحاد، بی‌دینی، فساد و انجام معاصی و محرّمات فرا می‌خواندند، واگذار کردند. افزون بر این چنین کسانی مقام قضاوت و ریاست و جلوه‌ی انسان‌هایی مقدس و بی‌عیب دادند و با تعریف و ستایش بی‌جا از این تازه به دوران رسیده‌ها، باد به آستینشان انداختند؛ بدین گونه بود که توده‌ی مردم و به ویژه اوباش آنها را شخصیت‌هایی لایق و شایسته دیدند. اما آیا با وجود این همه تلاش به هدفی که داشتند، رسیدند؟! آیاتوانستند اسلام را از زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی کنار زنند؟! آری، توانستند برخی از ثمرات شوم تلاش‌های مرگبارشان را برداشت کنند، اما این وضع تا کی ادامه خواهد یافت؟

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه خدا و ایمان به او بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، اما بعداً مایه‌ی حسرت و ندامت آنان خواهد شد و شکست خواهند خورد. بی‌گمان کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند و در آن گردآورده می‌شوند.»

پیامد مکاتبی که کافران برای رسیدن به اهداف شومشان تأسیس کردند، این بود که نسل جدید با بازگشتی خاشعانه و بریدن از غیر خدا، متوجه خدا شد. دانشگاه‌هایی که برای تدوین برنامه‌های آن، بیداری و بی‌خوابی کشیدند و آن را به زعم خود مراکزی برای نابودی اسلام قرار دادند، تبدیل به مراکزی شده است که نمونه‌هایی از جوانان راستین را به جامعه تقدیم می‌کند.

این نمونه‌ها در راه ایمان و دینشان از هیچ قربانی و کوششی دریغ نمی‌کنند. در نتیجه دانشگاه‌های امروز [غرب] گویی کاخ فرعون است که در آن موسی علیه السلام پرورش می‌یابد تا با دستان خود تخت فرمانروایی فرعون را نابود کند وهستی و بساطش را از زیر پایش درهم چیند.

[در داستان موسی و فرعون می‌بینیم: ساحرانی که پرورده‌ی فرعون هستند و برای نابودی آیین موسی علیه السلام تلاش می‌کنند، ایمان می‌آورند و] سحر نابودی موسی و دینش باطل می‌شود و جادوگران به سجده می‌افتند و می‌گویند: «به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.» و پس از اینکه فرعون آنان را به قتل تهدید می‌کند، قاطعانه می‌گویند: «ما هرگز تو را بر دلایل و براهین روشنی که برایمان آمده است و بر پروردگاری که ما را آفریده، بر نمی‌گزینیم و مقدّم نمی‌داریم. پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی، صادر کن و آنچه می‌خواهی بکن که باکی نیست؛ اما بدان که تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی و قدرت فرماندهی تو از دایره‌ی این دنیا فراتر نمی‌رود.»

جادوی تمدن غرب نیز به همین شکل باطل شده است و دیگر نمی‌تواند چشمان رابفریب و خَردها را بگیرد؛ چرا که چشمان نسل جدید به نور اسلام گشوده شده و برای پذیرش حق و نابود کردن جادوی غرب آماده است. نادرستی اندیشه و پندار غرب پس از روشن شدن حق و تابش نور حقیقت

در دل‌ها و روح‌ها، آشکار شده است. در حال حاضر به هر جا از این کوهی خاکی که بنگرید، بازگشت خاشعانه‌ی انسان‌های تشنه را می‌بینید که جویای آرامش در سایه‌ی دین هستند. سوز و گرمای بی‌دینی و پیمودن دور و دراز بیابان الحاد، آنان را سست و ناتوان کرده است.

اما اینک در مشرق زمین، که زمانی دارالاسلام بود و به شریعت اسلام حکم می‌شد و کم‌کم از دینش دور شد، می‌بینیم شخصیت‌هایی بر راه و دین خدا پایدارند؛ هر چند بهای این پایداری، مشقت‌بار و سخت است. من زمانی که در سال ۱۹۷۱ م. برای تکمیل دوره‌ی دکترا در دانشگاه قاهره بودم، فقط یک دختر دانشجو لباس شرعی به تن می‌کرد، اما امروز پس از گذشت چند سال با تعجب بسیار در همین دانشگاه مشاهده می‌شود که اکثر دانشجویان دختر، لباس شرعی می‌پوشند و حتی در میانشان کسانی هستند که از روبند استفاده می‌کنند.

چنین آثاری را در دانشگاه‌های اسکندریه، اسیوط، منیا و دیگر سرزمین‌های اسلامی می‌توان دید. در این دانشگاه‌ها جوانانی را می‌بینیم که جویای فرهنگ اصیل و دین ارجمند خویش هستند و در جستجوی راهی برای رسیدن به پروردگارند.

امروزه کتاب‌های اسلامی در بازار کتاب از بیشترین فروش و رونق برخوردارند. از این رو ناشران کتاب حتی مسیحیان به چاپ این‌گونه کتاب‌ها اقبال زیادی نشان می‌دهند. چنانچه در بیروت هرگاه یکی از تاجران کتاب رو به ورشکستگی می‌نهد، دوستانش او را نصیحت می‌کنند که شماری از تفسیر فی ظلال القرآن مرحوم سید قطب شهید را به چاپ برساند. کتاب‌های اسلامی تمام بازار کتاب را در انحصار خود گرفته و بازار کتاب‌های طنز و اشعاری که خالی از شرم و حیاست، کساد و بی‌رونق شده است مکه‌ی مکرمه گذشته از آنکه قبله‌ی مسلمانان برای نماز است، مرکز



مسافرت‌ها و پر کردن اوقات فراغت تعطیلات رسمی دانشجویان برای ادای عمره و دعا در کنار حجرالاسود و ملتزم شده است سفرهای زیارتی دانشجویان به مسجد نبوی و قبر حضرت رسول ﷺ نمونه‌ای دیگر از گرایش‌های اسلامی جوانان است. همچنین دگرگونی و تحوُّلی که در احزاب غیردینی ویژه در سرزمین‌های اشغالی ایجاد شده و آن‌ها را به سوی جنبش‌های اسلامی سوق داده، نمونه‌ی بارزی از دین‌گرایی است. از آثار دیگر این گرایش‌ها صدای اذانی است که ظهر و عصر در دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و دیگر مؤسسات به گوش می‌رسد.

اکنون اندیشه‌ی اسلامی، ندای اسلامی و شخصیت اسلامی، گفتاری نوین در انجمن‌ها و محافل فکری شرق و غرب تلقی می‌شود. گروه‌های مختلف و صاحب‌منصبان در جهان اسلام خواهان متلبّس شدن به لباس اسلام و جوایب یافتن نقاط تشابه بین مظاهر زندگی و حیات اسلامی هستند. جلوه‌ها و نمادهای اسلامی و زندگی اسلامی در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها پدیدار گشته است.

عقیقه - آنچه برای مولود ذبح می‌کنند -، ریش، جدا بودن زنان و مردان در سالن درس و جلسات عروسی، خودداری از پذیرایی با سیگار در جشن‌ها و سوگواری‌ها، امتناع [مردان] از به دست کردن انگشترهای طلا در خواستگاری‌ها و جشن‌های عروسی، کنجکاوی و دقت نظر در مورد حلال و یا حرام بودن خوراکی‌های وارداتی اعم از گوشت‌های یخ زده، نوشابه‌ها و شیرینی‌ها و همچنین کالاهای دیگر نظیر وسایل بازی، صابون و ...، موشکافی و کنجکاوی در مورد خالی بودن نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها از الکل و گوشت و پیه‌ی خوک، نوارهای قرآن کریم و سخنرانی‌ها و آوازهای اسلامی، همه و همه از پدیده‌های آشکار اجتماعی شده‌اند. پر بودن مساجد از جوانان و سفرها و تشکیلاتی که به منظور ترویج دعوت اسلامی و فرا

خواندن مردم به کتاب و سنت صورت می‌گیرد، بالیدن به اندیشه‌ی اسلامی و گرایش جوانان دیندار از مرحله‌ی دفاع به دوران مبارزه طلبی و آغاز دوره‌ی سیطره‌ی اندیشه‌ی اسلامی و افتخار به آن به جای کناره‌گیری، جلوه‌های دیگری از رشد اسلام هستند.

برخی از نویسندگان در مورد اسلام قلم فرسایی می‌کنند و از آن شرحی دارند که گویا متهم به عدم صلاحیت است و به منظور دفاع از آن، مسایلی چون طلاق، چند همسری و جهاد را توجیه می‌کنند. مثلاً توجیهشان در مورد جهاد این است که جهاد، تنها دفاعی است (به معنای دفاع از شبه جزیره عربستان و دیگر کشورهای اسلامی). رویارویی دین اسلام با اهل کتاب را بدین‌گونه تأویل می‌کنند که اتفاقی تاریخی بوده که صورت گرفته و گذشته است. چنین قرائت‌ها و توجیه‌هایی در حالی صورت می‌گیرد که اکنون اسلام، صلیبی‌ها را به خاک می‌مالد.

اکنون مسلمانان آشکارا به این می‌بالند که جهاد برای حمایت از دعوت و نشر آن در تمام نقاط زمین، مشروعیت پیدا کرده است تا بشر را از بندگی بندگان به عبادت خدا و از تنگنای دنیا به فراخنای دنیا و آخرت و از ستم دیگر ادیان به داد اسلام فرا خواند. حکم جهاد تا قیامت دوام دارد و عدل هیچ عادل و ظلم هیچ ظالمی آن را باطل نمی‌کند. مصداق این موضوع را می‌توان در شرق اسلامی مشاهده کرد. مدت زمانی مسلمانان در جستجوی یافتن نقاط تشابه بین اسلام و قوانین عصر حاضر بودند و هر روز بر اسلام نامی جدید می‌نهادند و رنگی نو می‌زدند تا با رنگ‌رو به زوال و خودباخته‌ی زمینی، همسو و همگام شوند. از این رو تا مدتی از اسلام چنین قرائتی ارائه می‌کردند که اسلام دین دموکراسی و مردم‌سالاری است و در زمانی دیگر از اسلام قرائتی ناسیونالیستی و ملی‌گرا ارائه می‌کردند و حتی در زمان

تجاوزگری‌های هیتلر، به برخی نقاط نازیسم در آویختند تا به اسلام رنگ و صبغه‌ی نازیسم دهند.

اما اکنون جوانان مسلمان، اسلام را تنها دوی درد جهان معاصر و یگانه عامل رفع مشکلات آن می‌دانند و به شکست و ناکامی پندارها، نظام‌ها و قوانین غربی اذعان کرده‌اند. اینک در شرق و غرب عالم، روی آوردن به خدا و قربانی‌دادن برای آن ذات پاک و جهاد در راه بلند شدن نام خدا، کاملاً هویداست. داستان‌های قهرمانانه و شگفت‌انگیزی که جوانان در شرق اسلامی می‌آفرینند، دلاوری‌های حمزه، زبیر و مصعب [و دیگر اصحاب و دلاورمردان] را در اذهان زنده می‌کند.

مساجدی که در گذشته خالی و ویران و چه بسا بسته بود و هیچ کسی در آن نماز نمی‌گزارد و هیچ جوانی آن را آباد نمی‌کرد، اکنون جمعیتی مالمال از نمازگزاران را در خود دارد. و حتی گاهی از کثرت جمعیت، از نظر جا و مکان پاسخ او برای گو نیست.

من از تعدادی از دانشجویانی که در آمریکا درس می‌خوانند شنیده‌ام که ما با آنکه در مکه و ریاض زندگی می‌کردیم، اما تنها در آمریکا با دیدن نمونه‌هایی اسلامی که دعوت اسلامی آنان را پرورش داده بود، با اسلام آشنا شدیم. به طور مثال انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا در سال ۱۹۶۵ م. با سیزده دانشجوی شروع بکار کرد و اکنون بیش از چهل هزار عضو دارد و شاخه‌ها و شعبه‌هایش در تمام آمریکا پراکنده‌اند و آمریکایی‌ها، گروه گروه اسلام می‌آورند. در حال حاضر تعداد مسلمانان آمریکا چشمگیر و در خور توجه شده است و انتظار می‌رود که تعداد مسلمانان آمریکا پس از اندک زمانی بسیار افزایش یابد. از این رو جوانان نیاز شدیدی به داشتن مساجد در دانشگاه‌ها پیدا کرده‌اند. به همین سبب کلیساهایی را که بسته شده‌اند، خریداری و سپس به مساجدی در میان دانشگاه تبدیل می‌کنند.

من تعدادی از مساجدی را که در گذشته کلیسا بوده و دانشجویان آن را خریداری کرده‌اند، دیده‌ام. آنان، هزینه‌ی خرید کلیسا را از اموال خودشان یا کمک‌های جمع‌آوری شده از کشورهای اسلامی و مسلمانان مقیم آمریکا، تأمین می‌کنند.

به زودی، انسانیت به سوی خدا و دین خدا باز خواه گشت. دین اسلام است که از طرف پروردگار جهانیان رب العالمین به همه‌ی جهانیان ارزانی شده است. اما آنچه نیاز بشر امروز است، تجربه‌ای است اسلامی که به عنوان نمونه‌ای تطبیقی برای این دین در روی زمین پدید آید؛ زیرا بشر نیاز شدیدی به دیدن جامعه‌ی راستین اسلامی دارد.

### بنای جامعه‌ی اسلامی

تشکیل جامعه‌ی اسلامی، نیازمند پیشقراولانی است که سختی‌های این راه را تحمل کنند. این پیش قراولان که برای نجات بشر پیشگام می‌شوند، انسان‌هایی عادی نیستند، بلکه نمونه‌ها و الگوهایی هستند که در راه عقیده و دعوتشان از هر چیزی می‌گذرند. البته چنین انسان‌هایی باید دارای صفات و ویژگی‌های زیر باشند:

۱. باید انسان‌هایی خدایی و ربّانی باشند:

﴿...وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ

تَدْرُسُونَ﴾ [آل عمران: ۷۹].

هر دانشمندی که به علم خود عمل می‌کند، ربّانی است سعید بن جبیر در این باره می‌فرماید: «ربّانی‌ها، علما و دانشمندان خدا ترس هستند.» زمانی که ابن عباس رضی الله عنه وفات کرد، محمد بن حنفیه گفت: «امروز ربّانی این امت درگذشت.»

﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۶].

حسن بصری رحمته می‌گوید: «رَبِّي یا رَبَّانی به دانشمندان شکیبا و صبور اطلاق می‌شود.» به انسان‌های خداشناس از این جهت ربَّانی گویند که ربوبیت خداوند را شناخته‌اند و عبادت پروردگار را بجا آورده‌اند و در این مسیر از خود صبر و شکیبایی نشان داده‌اند.

طلایه‌دار حرکت اسلامی باید از لحاظ حرکت، دعوت، اندیشه و مقصود، صبر، علم و عملش ربَّانی باشد و لحظه‌ای از یاد نبرد که خدا بر هر چیزی توانا است و تنها او مصدر عزت می‌باشد؛ یعنی فراموش نکند که الله کافی و پشتیبان اوست و او را حمایت و حفاظت می‌کند.....

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...﴾ [الزمر: ۳۶].

«آیا خداوند [برای حفاظت و حمایت از] بنده‌اش کافی نیست؟»

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند و اگر خیری به تو برساند [هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند]. چرا که او بر هر چیزی تواناست.»

هر دعوتگری باید قدرت کامل خدا را که بر هر چیزی برتری دارد پیش‌چشمانش مجسم کند و بر سرامدان و سردسته‌های بی‌خرد و جاهل، آشکارا و بلند فریاد برآورد که:

«شریک‌هاتان را فرا خوانید و آنگاه همه‌ی شما به کمک یکدیگر در باره‌ام نیرنگ و چاره‌جویی کنید و اصلاً به من مهلت ندهید و اگر می‌توانید

نابودم کنید و بدانید که همه‌ی این‌ها بی‌تأثیر هستند؛ چرا که یقیناً یاریگر من خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.»

انسان باید عزت، سرافرازی، الهام، خیراندیشی و پشتیبانی را از خداوند متعال بخواهد؛ زیرا کسی که متصدی نجات مردم شده است، باید پیوندی استوار از پیوند دیگران با خداوند داشته باشد. چنین شخصی که برای پاک کردن و ستردن آلودگی‌ها از مردم پیش قدم شده، باید از همه پاک‌تر باشد. ۲. دومین خصوصیتی که دعوتگران باید خود را به آن آراسته سازند، پیراستن دعوت از منافع دنیوی و کامجویی‌های زودگذر این جهانی است؛ چرا که همه‌ی پیامبران در مسیر دعوت و ادای رسالت، می‌گفتند:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

[الشعراء: ۱۰۹].

«و در قبال تبلیغ دعوت، پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم؛ پاداش من، جز بر پروردگار جهانیان نیست.»

این آیه از زبان بسیاری از پیامبران در سوره‌ی شعراء تکرار شده است. باری رسول اکرم ﷺ دین اسلام را به بنی عامر بن صعصعه عرضه کرد. شخصی از این قبیله از پیامبر پرسید: «آیا اگر ما با تو بیعت کنیم و روزی بر مخالفانت پیروز شوی، پس از تو جانشینت خواهیم شد؟» حضرت رسول فرمود: «این امر تنها به خداوند تعلق دارد و به هر که خواسته باشد، می‌دهد.» به همین سبب دعوت رسول خدا ﷺ را نپذیرفتند. رسول خدا ﷺ گر چه به یاری خداوند، یقین داشت، اما هیچ‌گاه در مسیر دعوت به عنوان وعده‌ای از جانب خود اعلام نمی‌کرد که روزی پیروز خواهد شد و

خداوند این دین را در حیاتش و در دستان خود آن حضرت، پیروز خواهد کرد و هرگز از کسی جز با وعده‌ی دخول به بهشت پیمان نمی‌گرفت. چنانچه به خانواده‌ی یاسر رضی الله عنه که در بند و عذاب بودند می‌فرمود:

«صَبْرًا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمُ الْجَنَّةَ» «ای خانواده‌ی یاسر! صبر و شکیبایی پیشه سازید که جایگاه شما بهشت است.»

انصار، در پیمان عقبه‌ی دوم به هنگام بیعت با رسول خدا، گفتند: «نتیجه‌ی وفای به این پیمان، برای ما چه خواهد بود؟» رسول خدا فرمود: «بهشت»

پس حاصل عهد و پیمان انسان با خداوند، بهشت است و این پیمان که بر عمل و تلاش برای ورود به بهشت بسته می‌شود.

۳. شالوده‌سازی و ایجاد پایگاه استوار در مسیر دعوت، کوشش خجسته‌ی دیگری است که باید در شمار ویژگی‌های دعوتگران باشد. تلاش برای پرورش الگوها و نمونه‌های برجسته‌ی دعوت، امری ضروری است؛ زیرا مردم از چنین کسانی الگو می‌پذیرند و با دیدن عمل و رفتارشان، دگرگون می‌شوند. لذا باید به کیفیت و چگونگی توجه نمود، نه به کمیت و اندازه؛ چرا که گروه اندک اما شکیبا و راستین، به یاری خداوند سرفراز و پیروز خواهد بود.

این ستون استوار، همان پایگاهی است که شبهه‌جزیره‌ی عربستان را در دوران ارتداد و برگشت از دین - پس از درگذشت رسول خدا - به اسلام باز گرداند؛ زیرا از الگوهای برجسته‌ی آن، ابوبکر صدیقی بود که پس از شنیدن خبر ارتداد قبیله‌ها فریاد برآورد: «به خدا سوگند، اگر از دادن زانوبند شتری که بعنوان زکات به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دادند، خودداری کنند، با آنان خواهیم جنگید.»

و سپس گفت: «أينقص الدين وأنا حي؟» «آیا من زنده باشم در این نقص و کمبود پدید آید!»

همین ابوبکر رضی الله عنه، بر فرستادن لشکر اسامه رضی الله عنه پای فشرد و در پاسخ کسانی که خواهان به تعویق انداختن اعزام لشکر بودند، گفت: «سوگند به خدای یگانه که جز او خدایی نیست اگر سگ‌ها، پاهای زنان پیامبر را بدرند، هرگز لشکری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعزام کرده، بر نمی‌گردانم.» خداوند متعال بعد از درگذشت رسول خدا زمانی که هلاکت و زوال امت قطعی شده بود شخصی دورانیش (ابوبکر صدیق) را گمارد تا با موضع‌گیری مناسب و به موقع خود امت را از نابودی و هلاکت، نجات دهد.

آری، پرورش نمونه‌های استواری که پیرو فریب کاران نشوند و به وعده‌های بی‌جا و دروغین شان اقبال نشان ندهند، امری سخت و ضروری است. چنان الگوهایی که در الگوهای ناهنجار جامعه‌ی جاهلی حل نشوند و در مسیر حالت‌های گوناگون و ناهنجار اجتماعی قرار نگیرند؛ عناصر پایداری که مسئولیت جامعه و دعوت اسلامی را بر دوش کشند؛ مصلحان مقاومی که در برابر طوفان‌های اجتماعی و خواست‌های جامعه‌ی جاهلی دچار خمودگی و رخوت نشوند. گذر لشکر اسلامی از رودخانه‌ی دجله در موسم طغیان آن به هنگام فتح عراق، تاریخ‌نگاران را گیج و سر درگم و در تحلیل این پدیده‌ی مسلم تاریخی، متعجب و سرگردان کرده است. گذر از بستر این رودخانه بدون از دست دادن حتی یک نفر از افراد لشکر، صورت گرفت. اما واقعه‌ی دل‌انگیزتر، جست و خیز این لشکر در میان جریان‌های بزرگ‌تر روم و ایران است، بدون اینکه چیزی از دست بدهد. سلمان فارسی رضی الله عنه پس از نابودی کاخ و تخت شاه ایران و ذلت و خواری وی، بر مسند او نشست. خرجی سلمان، امیر مسلمان ایران، روزی یک درهم بود!



در حالی که پادشاه ایران با گریه و تأسف می‌گفت: «فقط هزار آشپز برایم مانده است. پس چگونه با این شمار اندک زندگی کنم؟!»

۴. آراسته شدن دعوتگران به علم و عبادت خالص: برقراری و ایجاد پیوند میان دعوتگر و تلاوت قرآن کریم و تجوید و تفسیر آن همراه با شناخت احکام و دستوراتش از وظایف هر دعوتگر است. بایستی هر مسلمانی خود را در مسجد محل آرامش و رحمت و جایگاه فرشتگان و پایگاه عبادت بسازد و همنشینی کسانی را برگزیند که او را به سوی خدا رهنمون شوند. در این جا به همه‌ی عزیزان [ به ویژه جوانان] سفارش می‌کنم که با کسانی همنشینی و رفاقت کنید که دیدارشان، یادآور خداوند و گفتارشان یادآور آخرت باشد. از قیام لیل و شب زنده‌داری غفلت نکنید که در ساختن مسلمان و صفا و پالایش روح، اثر ژرف و عمیقی دارد و روش صالحان و نیکوکاران است. همچنین روزه‌ی نفل را به ویژه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه، از یاد نبرید.

همیشه برای زنده کردن قلب و نگاهداشت دل از شیطان و خیال‌های بد و به منظور حفاظت نفس از خواهش‌ها و شهوت‌های بنیان‌کن، به ذکر و یاد خداوند مشغول باشید و نفس خود را به سپاسگزاری به هنگام خوشی و فراخی و به شکیبایی در هنگام بلا و مصیبت و آمرزش خواهی از گناهان و لغزش‌ها، آماده و رام سازید و آن را برای تحمل سختی‌های راه و جانبازی در راه عقیده و پیمودن این جاده، پرورش دهید. در این میان باید وقت خود را در مطالعه‌ی کتاب‌های مفید و یا عبادت و عمل سپری کنید. زیرا ائتلاف زندگی در محافل تهی و بی‌محتوا و وقت گذرانی‌های بی‌سود، درست نیست. همچنین باید اندیشه‌ی راستین را از لابلائی کتاب خدا، سیرت رسول

---

---

اکرم و زندگی سلف صالح و پیشینیان نیکو سرشت، بیاموزید و در جنبه‌های مختلف مطالعه و تحقیق داشته باشید.

در کنار همه‌ی اینها باید خود را برای تبلیغ دعوت و دیدار با مردم در مساجد و جرأت و بی‌باکی در فراخواندن آنان به راه خدا آماده کنید. و به فراگیری علم و دانش و مطالعه‌ی کتاب‌های جدید اسلامی (از جمله کتاب‌های سید قطب، محمد قطب، سعید حوی، و مودودی) با اخلاص نیت مشغول شوید.

## كتابنامہ مؤلف

- ۱- تفسير الطبري.
- ۲- تفسير القرطبي.
- ۳- مختصر صحيح المسلم.
- ۴- عارضة الاحوذى بشرح الترمذى.
- ۵- مسند الامام احمد.
- ۶- الروض الأنف شرح سيرة ابن هشام.
- ۷- هارون، عبدالسلام، تهذيب سيرة ابن هشام.
- ۸- كاندهلوى، محمد يوسف، حياة الصحابة.
- ۹- ندوى، ابوالحسن الحافظ، ابن تيمية.
- ۱۰- حبنكه، عبدالرحمن، اجنحة المكر الثلاثة.
- ۱۱- ندوى، ابوالحسن، اريد أن أتحدث إلى الاخوان.
- ۱۲- علوان، عبدالله ناصح، الي كل اب غيور.
- ۱۳- خان، وحيد الدين، الاسلام يتحدى.
- ۱۴- آلبنانى، ناصر الدين، تحذير الساجد.
- ۱۵- خليل، عمادالدين، تهافت العلمانية.
- ۱۶- بهى، محمد، تهافت المادية.

- 
- ١٧- الجوزيه، ابن القيم، الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي.
- ١٨- جندي، انور، الخنجر المسموم.
- ١٩- ابراهيم، دكتور زكريا، دراسات في الفلسفة المعاصرة.
- ٢٠- غنوشي، راشد، طريقنا الى النصر راشد الغنوشي.